

## ستایش به نام کردگار

◀ <b>کام:</b> سقف دهان، مجازاً دهان، زبان (زهی گویا ز تو، کام و زبانم)
◀ <b>حقیقت:</b> حقیقتاً، به راستی (حقیقت، پرده برداری ز رخسار)
◀ <b>فروغ:</b> روشنایی، پرتو (فروغِ رویت اندازی سوی خاک)
◀ <b>عجایب:</b> عجیب، شگفت‌انگیز (عجایب نقش‌ها سازی سوی خاک)
◀ <b>شوق:</b> اشتیاق، رغبت، میل (گل از شوقِ تو خندان در بهار است)
◀ <b>یقین:</b> بی‌گمان، یقیناً (یقین دانم که بی‌شک جان جانی)

◀ <b>کردگار:</b> آفریننده، خالق
◀ <b>افلاک:</b> جِ فَلَک، آسمان، چرخ (به نام کردگار هفت افلاک)
◀ <b>فَضِل:</b> بخشش، گرم، نیکویی، دانش (الهی، فضلِ خود را یار ما کن)
◀ <b>رحمت:</b> مهربانی، شَفَقَت
◀ <b>نظر:</b> توجه، عنایت (ز رحمت یک نظر در کار ما کن)
◀ <b>رِزاق:</b> روزی‌دهنده (تویی رِزاقِ هر پیدا و پنهان)
◀ <b>خلاق:</b> آفریننده، آفریدگار (تویی خلاقِ هر دانا و نادان)
◀ <b>زهی:</b> آفرین

## درس یکم: چشمه و سنگ / گنج حکمت: خلاصه دانش‌ها

◀ <b>برازندگی:</b> شایستگی، لیاقت (گل به همه رنگ و برازندگی)
◀ <b>پرتو:</b> روشنی، نور، تابش، ضیا (می‌کند از پرتو من زندگی)
◀ <b>بن:</b> پایان، انتها
◀ <b>همسری:</b> برابری
◀ <b>نیلوفری:</b> صفت نسبی، منسوب به نیلوفر، به رنگ نیلوفر، لاجوردی؛ در متن درس، مقصود از «پرده نیلوفری»، آسمان لاجوردی است. (در بُنِ این پرده نیلوفری / کیست کند با چو منی همسری؟)
◀ <b>نَمَط:</b> روش، نوع (زین نَمَطِ آن مست شده از غرور)
◀ <b>مبدأ:</b> جای شروع، آغاز، شروع (رفت و ز مبدأ چو کمی گشت دور)
◀ <b>بجر:</b> دریا
◀ <b>اشتباه نشود!</b> ← <b>بهر:</b> برای (دید یکی بحر خروشنده‌ای)
◀ <b>سهمکن:</b> سهمگین، ترس‌آور، خوفناک، مهیب (سهم: ترس)

◀ <b>غُفله‌زن:</b> شور و غوغاکنان
◀ <b>تیزبیا:</b> شتابنده، سریع (گشت یکی چشمه ز سنگی جدا / غُفله‌زن، چهره‌نما، تیزبیا)
◀ <b>معرکه:</b> میدان جنگ، جای نبرد
◀ <b>بکت:</b> بی‌نظیر، بی‌مانند (گفت: درین معرکه، یکتا منم)
◀ <b>کلین:</b> بوته گل، گل سرخ، بیخ بوته گل (تاجِ سرِ گُلبن و صحرا، منم)
◀ <b>دوش:</b> کتف، شانه (بوسه زند بر سر و بر دوش من)
◀ <b>شکن:</b> پیچ و خم زلف (چون بگشایم ز سر مو، شکن)
◀ <b>دمیدن:</b> رویدن، رستن، سر از خاک درآوردن نبات
◀ <b>گُهر (گوهر):</b> مروارید
◀ <b>تابناک:</b> روشن، درخشان، مُشعشع، تابدار (زو بدمد بس گُهر تابناک)
◀ <b>خجلی:</b> شرمندگی، شرمساری
◀ <b>گریبان:</b> یقه (از خجلی سر به گریبان برد)
◀ <b>حامل:</b> حمل‌کننده، بردارنده چیزی (ابر ز من، حامل سرمایه شد)
◀ <b>پیرایه:</b> زیور (باغ ز من صاحب پیرایه شد)

◀ <b>بِنا:</b> وسعت، فراخی (خَجَل شد چو پهنای دریا بدید)
◀ <b>حَقّا:</b> به راستی و درستی (گفت: حَقّا که تمام علم را دریافته‌ای)
◀ <b>حَقّارت:</b> خواری، پستی، زبونی (چو خود را به چشم حَقّارت بدید)
◀ <b>تحصیل:</b> به دست آوردن، کسب کردن (چرا به جای تحصیل علم، چوپانی می‌کنی؟)
◀ <b>خصلت:</b> خوی، عادت، صفت (هر کس این پنج خصلت را داشته باشد ...)
◀ <b>حکمت:</b> علم، دانش، دانایی (از آب حقیقت علم و حکمت، سیراب شده است)
◀ <b>صاحب‌دان:</b> عارفان
◀ <b>تعلّل:</b> بهانه آوردن، درنگ کردن
◀ <b>فرج:</b> گشایش، گشایش در کار و مشکل (اشتباه نشود! ← فرج: شادی، شادمانی، سرور)
◀ <b>قفا:</b> پس گردن، پشت گردن، پشت
◀ <b>مفتاح:</b> کلید

◀ <b>نادره:</b> بی‌مانند بی‌نظیر (سهمگنی، نادره جوشنده‌ای)
◀ <b>نعره:</b> فریاد (نعره برآورده، فلک کرده کر)
◀ <b>دیده:</b> چشم
◀ <b>زهره:</b> کیسه صفرا
◀ <b>زهره‌در:</b> ترسناک و ترس‌آور (دیده سیه کرده، شده زهره‌در)
◀ <b>راست:</b> درست، کامل، کاملاً، بعینه (راست به مانند یکی زلزله)
◀ <b>یله:</b> رها، آزاد
◀ <b>یله دادن:</b> تکیه دادن (داده تنش بر تن ساحل، یله)
◀ <b>هنگامه:</b> غوغا، داد و فریاد، شلوغی، جمعیت مردم (وان همه هنگامه دریا بدید)
◀ <b>ورطه:</b> زمین پست، مهلکه، هلاکت (خواست کزان ورطه، قدم درکشد)
◀ <b>خیره:</b> سرگشته، حیران، فرومانده، لجوج، بیهوده (لیک چنان خیره و خاموش ماند)
◀ <b>نیما:</b> کمان
◀ <b>یوشیح (= یوشی):</b> اهل یوش
◀ <b>خجل:</b> شرمنده، شرمگین، شرمسار

### واژگان مهم املایی

فَضل و بخشش - نظر و توجه - رِزّاق و خَلّاق - زهی و آفرین - کام و سقف دهان - فروغ رویت - عجایب و شگفتی‌ها - شوق و رغبت - وصف خدا - یقین و بی‌گمان - عَطّار نیشابوری - غُلغله و غوغا - تیزپا و شتابنده - صدف و مروارید - معرکه و میدان جنگ - یکتا و بی‌نظیر - گلبن و صحرا - آغوش من - قطره باران - گُهر تابناک - گریبان و یقه - حامل سرمایه - پیرایه و زیور - برآزندگی و لیاقت - پرده نیلوفری - نَمَط و روش - مبدأ و شروع - بحر خروشنده - سهمگن و ترس‌آور - نادره و بی‌نظیر - نعره و فریاد - زهره‌در و ترس‌آور - تن ساحل - یله و رها - هنگامه دریا - ورطه ترسناک - مهلکه و هلاکت - خیره و حیران - پهنای دریا - حَقّا و به راستی - حَقّارت و زبونی - تحصیل علم - خلاصه دانش‌ها - مال حلال - هوای نفس - خصلت و عادت - حقیقت علم و حکمت - صاحب‌دان و عارفان - تعلّل و درنگ کردن - قفا و پس گردن - مفتاح و کلید

### کلمات هم‌خانواده

رزق، رزّاق، ارتزاق	فضل، فضیلت، فاضل، فضلا
حامل، حمل، حمّال، محموله، تحمّل	خَلّاق، خلق، خالق، مخلوق
خصلت، خصال، خصایل، خصیله	مبدأ، مبادی، بدایت، بادی، بدو

۱. معنی چند واژه درست است؟ ..... (گزینۀ دو، مهر ۹۶)
- نیلوفری (لاجوردی) - همسری (برابری) - زهره در (کم جرئت) - خیره (بیهوده) - ورطه (هلاکت) - کام (سقف دهان) - معرکه (میدان جنگ) - یله دادن (آزاد کردن)
- ۱ چهار ۲ پنج ۳ شش ۴ هفت
۲. معنای روبه‌روی کدام واژه، همگی درست نیست؟ ..... (تالیفی)
- ۱ ورطه: مهلکه، هلاکت، زمین کشاورزی ۲ خیره: بیهوده، لجوج، فرومانده  
۳ قفا: پس گردن، پشت گردن، پشت ۴ هنگامه: جمعیت مردم، شلوغی، غوغا
۳. معنی واژه‌های «رِزَّاق، تَعَلُّل، فضل، یله، گلبن» به ترتیب کدام است؟ ..... (تالیفی)
- ۱ رزق‌دهنده، علت آوردن، بخشش، رها، بوته گل  
۲ رزق و روزی، بهانه آوردن، گرم، رها، بوته گل  
۳ روزی‌دهنده، درنگ کردن، دانش، آزاد، گل سرخ  
۴ روزی‌رسان، بهانه آوردن، نیکویی، آزاده، بیخ بوته گل
۴. معنای ..... واژه در کمانک مقابل آن به‌درستی معنی شده است؟ ..... (تالیفی)
- (یله دادن: تکیه دادن) (فروغ: پرتو) (پیرایه: زیور) (فرح: شادمانی و سرور) (تیزپا: سریع) (شکن: پیچ و خم زلف) (برازندگی: لیاقت) (مفتاح: کلید) (زهی: عجب) (نادره: بی‌ظنیر)
- ۱ نه ۲ هشت ۳ هفت ۴ شش
۵. معنی «راست» در کدام گزینه با سایر گزینه‌ها متفاوت است؟ ..... (تالیفی)
- ۱ ژاله بر لاله فرود آمده هنگام سحر راست چون عارض گلگون عرق کرده یار  
۲ گل بخندید که از راست نرنجیم ولی هیچ عاشق سخن سخت به معشوق نگفت  
۳ ماهی که قدش به سرو می‌ماند راست آیین به دست روی خود می‌آراست  
۴ به هر جزوی ز خاک ار بنگری راست هزاران آدم اندر وی هویداست
۶. معنی واژه «همسری» در همه ابیات به‌جز بیت ..... یکسان است. ..... (تالیفی)
- ۱ پذیرفت شاهنشاه از مادرش نهاد افسر همسری بر سرش  
۲ همسری با انبیا برداشتند اولیا را همچو خود پنداشتند  
۳ نحس شاگردی که با استاد خویش همسری آغازد و آید به پیش  
۴ درخت کدو تان نه بس روزگار کند دعوی همسری با چنار
۷. در کدام گروه کلمه غلط املایی وجود دارد؟ ..... (تالیفی)
- ۱ پیرایه و زیور، ورطه ترسناک، حقارت و پستی، رزاق و خلاق  
۲ بحر خروشنده، قفل‌هزن و چهره‌نما، فضل و بخشش، یله و رها  
۳ قفا و پس گردن، یکتا و بی‌ظنیر، سهمگن و ترس آور، مال حلال  
۴ نمط و روش، مهلکه و هلاکت، تعلل و درنگ کردن، زهی و آفرین

## درس دوم: از آموختن ننگ مدار

◀ <b>نموده:</b> نشان داده، ارائه کرده، آشکار کرده (به خلاف <b>نموده</b> ، مباش)	▶ <b>به سزا:</b> شایسته
◀ <b>داد:</b> عدل، انصاف، حق (و اندر همه کاری داد از خویشتن بده)	▶ <b>خاصه:</b> خصوصاً مخصوصاً
◀ <b>داور:</b> قاضی، حاکم	▶ <b>قربت:</b> خویشی، خویشاوندی (همه کس را به سزا، حق شناس باش؛ <b>خاصه</b> <b>قربت</b> خویش را)
◀ <b>تیمار:</b> غم، اندیشه، خدمت	▶ <b>حرم:</b> احترام، عزت، آبرو
◀ <b>فعل:</b> کار، عمل (که این <b>فعل</b> کودکان باشد)	▶ <b>مستغنی:</b> بی نیاز (از <b>داور</b> <b>مستغنی</b> باشد.)
◀ <b>مُحال:</b> سرشت، طینت	▶ <b>تیمار داشتن:</b> غمخواری و محافظت از کسی که بیمار باشد. (به آنکس گوی که او <b>تیمار</b> غم و شادی تو دارد)
◀ <b>گشتن:</b> تغییر یافتن، تحوّل یافتن (به هر <b>مُحالی</b> از حال و <b>نهاد</b> خویش <b>بنگردی</b> )	▶ <b>مویل:</b> شیفته، بسیار مشتاق، حریص، آزمند (پیران قبیلۀ خویش را <b>حرم</b> دار، ولیکن به ایشان <b>مویل</b> مباش)
◀ <b>از جای شدن:</b> خشمگین شدن، دگرگون شدن (بزرگان به هر حق و باطلی <b>از جای نشوند</b> )	▶ <b>ایمن:</b> در امان، محفوظ، مصون (خویش را از وی <b>ایمن</b> گردان)
◀ <b>ضایع:</b> تباه، تلف (رنج هیچ کس <b>ضایع</b> مکن)	▶ <b>رستن:</b> رها شدن، نجات یافتن (تا از ننگ <b>رسته</b> باشی)
	▶ <b>خنذر:</b> پرهیز، دوری کردن
	▶ <b>اشتباه نشود!</b> ← <b>خَصْر:</b> منزل، شهر، اقامت در شهر (آدمی را از چه کاری <b>برخذر</b> می دارد؟)

## روان خوانی: خسرو

◀ <b>ارتجالاً:</b> بی درنگ، بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن ( <b>ارتجالاً</b> انشایی می ساخت)	▶ <b>صیان:</b> جمع صبی؛ کودکان، اطفال ( <b>نصاب الصبیان</b> را از کلاس چهارم ابتدایی به ما درس می دادند)
◀ <b>احسن:</b> آفرین، زه	▶ <b>مفتول:</b> سیم، رشته فلزی دراز و باریک
◀ <b>اشتباه نشود!</b> ← <b>احسن:</b> نیکوتر، نیکوترین (با مبلغی احسن و آفرین تحویل می گرفت)	▶ <b>زنگاری:</b> منسوب به زنگار، سبزرنگ (با عینک دور بیضی و دسته <b>مفتولی</b> و شیشه های کلفت <b>زنگاری</b> ، درست و حساسی نمی دید)
◀ <b>تقریر:</b> بیان، بیان کردن	▶ <b>ملتفت شدن:</b> آگاه شدن، متوجه شدن (درست نمی دید و <b>ملتفت</b> نمی شد)
◀ <b>اشتباه نشود!</b> ← <b>تحریر:</b> نوشتن (سبک « <b>تقریر</b> » او در انشا تقلیدی بود کودکانه از گلستان سعدی)	▶ <b>باری:</b> القصّه، به هر حال، خلاصه ( <b>باری</b> ، خسرو انشای خود را چنین آغاز کرد)
◀ <b>نصاب:</b> آغاز هر چیز، اصل، حد معین از هر چیزی، بهره و نصیب	▶ <b>دی:</b> دیروز، روز گذشته ( <b>دی</b> که از دبستان به سرای می شدم)
◀ <b>صَبّی:</b> کودک	

**دوات\*\*:** مرکب‌دان، جوهر (قلم ... را در دوات چرک گرفته شیشه‌ای فروبرد)

**طمانینه\*\*:** آرامش، سکون و قرار (با وقار و طمانینه تمام پاک کرد)

**الزام\*\*:** ضرورت، لازم گردانیدن، واجب-گردانیدن (خروس چه الزامی دارد)

**کُمیت\*\*:** اسب سرخ مایل به سیاه، گَهر (در ریاضی که «کُمیتش لنگ بود»)

**تصدیق‌نامه\*\*:** گواهی‌نامه (همین باعث شد که نتواند تصدیق‌نامه دوره ابتدایی را بگیرد.)

**خشت می‌زد:** کنایه از «پرحرف بود» (اما به قول نظامی «خشت می‌زد»)

**شهنار\*\*:** یکی از آهنگ‌های موسیقی ایرانی، گوشه‌ای از دستگاه شور (در «شهناز» شوری به پا کرده بود)

**عتاب کردن\*\*:** خشم گرفتن بر کسی، سرزنش کردن (به میرزا عباس عتاب کرد)

**دانگ\*\*:** بخش، یک ششم چیزی (خسرو این بیت سعدی را با آواز خوش شش دانگ خواند)

**طرب\*\*:** شادی، شادمانی، نشاط (أشتر به شعر عرب در حالت است و طرب)

**ادیب\*\*:** با فرهنگ، دانشمند، بسیار دان

**صاحب‌دل\*\*:** عارف، آگاه (مردی ادیب و صاحب‌دل بود)

**مألوف\*\*:** خو گرفته

**حلبی\*\*:** ورقه نازک فلزی، از جنس حلب (یک روز خسرو برخلاف عادت مألوف یک کیف حلبی ... به مدرسه آورد.)

**ضمایم\*\*:** ج ضمیمه، همراه و پیوست ؛ در متن درس، مقصود نشان‌های دولتی است.

**تعلیقات\*\*:** ج تعلیق، پیوسته‌ها و یادداشت مطالب و جزئیات در رساله یا کتاب ؛ در متن درس، مقصود نشان‌های ارتشی است. (خسرو تصویر سرتیپ را «با ضمایم و تعلیقات» در نهایت مهارت و استادی کشید.)

**برزن:** کوی، محله، کوچه (در کنج خلوتی از برزن، دو خروس را دیدم)

**متداول\*\*:** معمول، مرسوم (کلمات «دبستان» مانند امروز متداول نبود.)

**معاورہ:** گفت‌وگو (در معاورہ عادی و روزمره خود نیز آنها را به کار می‌برد.)

**لاجرم\*\*:** ناگزیر، ناچار

**سیر انداختن:** کنایه از «تسلیم شدن» (لاجرم سپر بینداخت)

**غالب:** پیروز، چیره، غلبه کننده

**اشتباه نشود!** ← قالب: شکل، جسم)

**مغلوب\*\*:** شکست خورده

**اشتباه نشود!** ← مغلوب: دگرگون شده (بر حریف مغلوب که تسلیم اختیار کرده)

**مغذول\*\*:** خوار، زبون گردیده

**استرحام\*\*:** رحم خواستن، طلب رحم کردن (مخذول و نالان استرحام می‌کرد)

**بسمل کردن\*\*:** سر جانور را بریدن، از آنجا که مسلمانان در وقت ذبح جانور «بسم‌الله‌الرحمن - الرحیم» می‌گویند، به همین دلیل، به عمل ذبح کردن «بسمل کردن» گفته می‌شود. (خروس سنگدل ... را نیز بسمل کردم)

**ذبح:** سر بریدن گاو و گوسفند و مانند آنها، بسمل کردن (در وقت ذبح جانور «بسم‌الله‌الرحمن الرحیم» می‌گویند)

**هلیم:** غذایی لذیذ که از گندم پوست‌کنده و گوشت می‌پزند. اصل این کلمه «هلام» بوده و ممال شده است و نوشتن آن به صورت «حلیم» نیز متداول است. (از آنان هلیمی ساختم بس چرب و نرم)

**خسروانی خورش:** خورش و غذای شاهانه (مخور طعمه جز خسروانی خورش)

**سکالیدن:** اندیشیدن

**بَدسگال\*\*:** بدخواه، بداندیش، صفت فاعلی مرکب مرخّم، جانشین اسم (دمی آب خوردن پس از بدسگال)

<b>طبیعت:</b> خُو، عادت، طبع و سرشت (این را من از روی «طبیعت» کشیده‌ام)
<b>رهاورد:</b> راه‌آورد، هدیه، سوغات
<b>باب دندان:</b> کنایه از مطابق میل (سرتیپ هم که رهاوردی <b>باب دندان</b> نصیبش شده بود)
<b>حُصب:</b> شرم و حیا (در عین <b>حُجب</b> و فروتنی آن را گرفت)
<b>فیاض:</b> سرشار و فراوان، بسیار فیض دهنده (خسرو، آوازی بسیار خوش داشت و استعدادی <b>فیاض</b> در فراگرفتن موسیقی)
<b>اوان:</b> وقت، هنگام (در آن <b>اوان</b> دو کلاس از ما جلوتر بود)
<b>مُطرب:</b> کسی که نواختن ساز و خواندن آواز را پیشه خود سازد.
<b>مُطربی:</b> عمل و شغل مطرب
<b>مُسخرگی:</b> لطفیه‌گویی، دلفکی (ای فرزند، حالات نکنم که <b>مطربی</b> و <b>مُسخرگی</b> پیشه سازی)
<b>خودرو:</b> خودرأی، خودسر، لجوج (خسرو هم با آن که <b>خودرو</b> و خودسر بود)
<b>تکریم:</b> گرمای داشت (تکریمش می‌کردند)
<b>عُبود:</b> ستیزه‌کار، دشمن و بدخواه
<b>بدگهر:</b> بدذات، بداصل
<b>لهو:</b> بازی و سرگرمی، آنچه مردم را مشغول کند
<b>لُعب:</b> بازی
<b>لهو و لعب:</b> خوش‌گذرانی (حسودان تنگ‌نظر و <b>عنودان بدگهر</b> وی را به می و معشوق و <b>لهو و لعب</b> کشیدند)
<b>حُفت:</b> خواری، حقارت (این عین گفته خود اوست، در روزگار شکست و <b>حُفت</b> )

<b>مُنجلاب:</b> محل جمع شدن آب‌های کثیف و بدبو (این شکست یک‌باره او را از میدان قهرمانی به <b>مُنجلاب</b> فساد کشید).
<b>مُعاصی:</b> ج معصیت، گناهان
<b>مُنکر:</b> زشت، ناپسند
(اشتباه نشود! ← <b>مُنکر:</b> انکار کننده)
<b>مُسکر:</b> چیزی که نوشیدن آن مستی می‌آورد؛ مثل شراب (فی‌الجمله نماند از <b>معاصی مُنکری</b> که نکرد و <b>مُسکری</b> که نخورد)
<b>تکیده:</b> لاغر و باریک‌اندام (از چهره <b>تکیده‌اش</b> بدبختی و سیه‌روزی می‌بارید).
<b>استماع:</b> شنیدن، گوش دادن
<b>لِمن تقول:</b> برای چه کسی می‌گویی؟ (من گوش <b>استماع</b> ندارم <b>لِمن تقول</b> )
<b>قضا:</b> تقدیر، سرنوشت (قضا همی بَرَدش تا به سوی دانه و دام)
<b>پلاس:</b> جامه‌ای کم‌ارزش، گلیم درشت و کلفت
<b>مُندرس:</b> کهنه، فرسوده (خسرو در گوشه‌ای، زیر <b>پلاسی مُندرس</b> بی‌سروصدا جان سپرد)
<b>اقبال:</b> نیک‌بختی، خوشبختی
<b>ادیار:</b> نیربختی، بدبختی
<b>جافی:</b> جفاکار، ستمکار

### واژگان مهم املائی

مستغنی و بی‌نیاز - تیمار و اندیشه - غمخواری و محافظت - فعل کودکان - مُحال و دروغ - ضایع و تباه - قراست و خویشاوندی - موع و آزمند - عنصرالمعالی کیکاووس - سعدالذین و راوینی - فخرالذین عراقی - دور و برحذر - ابن حسام خوسفی - ارتجالاً و بی‌درنگ - آفرین و احسنت - تقریر و بیان - نصاب و بهره - حد نصاب - صبیان و کودکان - نصاب‌الصبيان - میرزا مسیح‌خان - عینک دور بیضی - دسته مفتولی - شیشه زنگار - کوی و برزن - محاوره عادی - در عین حال - خوشمزگی - ضربت و صدمت - غالب و چیره - حریف مغلوب - مخذول و نالان - استرحام و یاری خواستن - بسمل و دیج کردن - بدسگال و بداندیش - وقار و طمأنینه - هرگز و ابداً - تصدیق و تأیید - قُربان و صدقه - عتاب و سرزنش - شادی و طرب - کژطبع و بی‌ذوق - عادت مأیوف - گل و پشه - ضمایم و تعلیقات - فیاض و جوشان - اوان و هنگام - مُطربی و مسخرگی - عنودان بدگهر - لهو و لعب - فی‌الجمله و خلاصه - معاصی مُنکر - مُسکر و شراب - اسکلتی وحشتناک - گوش استماع - استعداد و قریحه - قضا و سرنوشت - پلاس مُندرس

هم خانواده	
مستغنی، غنی، غنا (توانگری)، اغنیا، استغنا	حرمت، احترام، حریم، حرم، حرام، محرم
مولع، ولع	مقدار، مُقدّر، قدر، تقدیر، قادر
ملتفت، التفات	صَدَمَت، مصدوم
مخذول، خذلان	استرحام، رحم، رحیم، مرحوم، رحمان
غالب، غلبه، مغلوب	مألوف، الف، الفت، ائتلاف
طرب، مطرب	تعلیقات، تعلیق، معلق
ضمایم، ضمیمه	فیتاض، فیض
توصیه، وصیت	لهو، ملاهی، ملهی
عنود، عناد، معاند	معاصی، عاصی، معصیت
فساد، مفسد، فاسد	استماع، سمع، مستمع، مسموع، سمیع
مُسکر، سُکر	قریحه، قرایح
(شنوا)، سماعی	ذبح، ذبیح (گلو بریده)، ذبیحه، مذبوح
تقریر، اقرار	

تست

۸. معانی چند واژه در مقابل آن درست آمده است؟ ..... (تالیفی)
- (نموده: نشان داده) (کمیت: اسب سیاه مایل به سرخ) (مُسکر: مست شده) (ضایع: تلف) (مُحال: بی‌اصل) (تیمار: اندیشه) (قربایت: خویشاوندی) (اوان: اوایل)
- ۱ سه      ۲ چهار      ۳ پنج      ۴ شش
۹. در کدام گزینه معنی واژه‌ها، تماماً درست است؟ ..... (تالیفی)
- ۱ (مفتول: سیم) (طمأنینه: آرامش) (طبیعت: خو) (استرحام: رحم کردن)
- ۲ (شهناز: گوشه‌ای از شور) (مَسخرگی: دلکگی) (مندرس: کهنه) (بدسگال: بدخواه)
- ۳ (فیتاض: سرشار و فراوان) (عنود: ستیزه‌کاری) (تقریر: بیان) (حجب: شرم و حیا)
- ۴ (طَرَب: نشاط) (معاصی: گناه) (خسروانی خورش: غذای شاهانه) (برزن: محله)
۱۰. معنی مقابل چند واژه غلط است؟ ..... (تالیفی)
- (بسل کردن: سر جانور را بریدن) (مخذول: خوار کننده) (مَنجَلاب: محل جمع شدن آب‌های کثیف و بدبو) (تکریم: گرمی‌داشت) (دانگ: یک پنجم چیزی) (دوات: جوهر) (زَنگاری: سبزرنگ) (ارتجالاً: با اندیشه قبلی شعر سرودن) (مألوف: خو گرفته) (سگالیدن: اندیشیدن)
- ۱ چهار      ۲ سه      ۳ دو      ۴ یک
۱۱. در عبارت «شرط سالک آن است که دل از حرص و طمع پاک کند و همیشه اجل بر امل قالب دارد و در همه احوال، اعمال خویش را به میزان شرع ساخته دارد که بذل مال سخاوت است و بذل نفس فتوت. مروّت عنوان طریقت است و فتوت سلاح صحبت. دل صوفی که خزانه محبت الهیت است، از همه جوانب محفوظ است و به حقیقت مراقبت مضبوط.» چند غلط املایی وجود دارد؟ ..... (سراسری، زبان ۸۹)
- ۱ یک      ۲ دو      ۳ سه      ۴ چهار

**۱۲. کدام گروه از واژه‌ها، فاقد غلط املایی است؟ (تالیفی)**

- ۱ حریف مغلوب - مولع و آزمند - پَسِیل و ذِیح کردن - ابن حسام خوشفی
- ۲ ضایع و تباہ - قربات و خویشاوندی - دور و برحضر - استرحام و یاری خواستن
- ۳ میرزا مسیح‌خان - شادی و ترب - پلاس مُندرس - وقار و طمأنینه
- ۴ تقریر و بیان - نساب و بهره - ضمائم و تعلیقات - صبیان و کودکان

**۱۳. در کدام بیت، غلط املایی یافت می‌شود؟ (تالیفی)**

- ۱ مرغ مألوف که با خانه خدا انس گرفت
  - ۲ مطلوب را طالب کند مغلوب را غالب کند
  - ۳ چندان بقا باد که ممکن بود از عمر
  - ۴ کردگارش کرد مخزول و تو مستغنی ز جنگ
- گر به سنگش بزنی جای دگر می‌نرود  
ای بس دعاگو را که حق کرد از کرم قبله دعا  
زیرا ز قضا هیچ کسی را حذری نیست  
روزگارش کرد مقهور و تو فارغ ز انتقام

### درس سوم: سفر به بصره

◀ **دَمک:** چند لحظه (ما را **دَمکی** زیادت‌تر در گرمابه بگذارد)

◀ **شوخ:** چرک، آلودگی

◀ **باز کنیم:** پاک کنیم، دور سازیم (در گرمابه بگذارد که **شوخ** از خود **باز کنیم**).

◀ **گذاشتن:** اجازه دادن

◀ **دِرَرویم:** وارد شویم (**نگذاشت** که ما به گرمابه **دِرَرویم**)

◀ **مُکاری:** کسی که اسب و شتر و الاغ کرایه می‌دهد یا کرایه می‌کند.

◀ **مغربی:** متعلق به کشور مغرب (مراکش)

◀ **مُکاری:** از ما سی دینار **مغربی** می‌خواست)

◀ **اهل:** شایسته

◀ **فضل:** دانش

◀ **گرم:** بخشش، جوانمردی، بزرگواری (مردی **اهل** بود و **فضل** داشت از شعر و ادب، و هم **گرمی** تمام)

◀ **پارسی:** اهل سرزمین پارس، ایرانی

◀ **فضل:** دانش (مردی **پارسی** که هم از اهل **فضل** بود)

◀ **بصره:** شهری است از کشور عراق در کنار شط‌العرب در نزدیکی خرمشهر

◀ **عاجزی:** درماندگی، ناتوانی (چون به **بصره** رسیدیم، از برهنگی و **عاجزی** به دیوانگان مانده بودیم)

◀ **باز کردن موی:** تراشیدن موی (سه ماه بود که **موی سر، باز نکرده بودیم**)

◀ **گرمابه:** حمام

◀ **باشد که:** به این امید که، **شاید** که (می‌خواستیم که در **گرمابه روم**؛ **باشد** که گرم شویم)

◀ **لنگ:** ازار، جامهٔ حمام که بر کمر بندند (هریک **لنگی** کهنه پوشیده بودیم)

◀ **پلاس:** جامه‌ای پشمینه و ستبر که درویشان پوشند، نوعی گلیم کم‌بها (**پلاس** پاره‌ای در پشت بسته از سرما)

◀ **که:** چه کسی (اکنون ما را **که** در حمام گذارد؟)

◀ **خورجینک:** خورجین کوچک، جامه‌دان، کیسه‌ای که معمولاً از پشم درست می‌کنند و شامل دو جیب است. (**خورجینکی** بود که کتاب در آن می‌نهادم)



◀ <b>صِحبت:</b> دوستی، رفاقت، همنشینی، نشست و برخاست (او را با وزیر <b>صحبتی</b> بودی)
◀ <b>وسعتی نداشت:</b> وضع مالی خوبی نداشت
◀ <b>مَوْتِ:</b> اصلاح و رسیدگی ( <b>وسعتی</b> نداشت که حال مرا <b>مرمتی</b> کند).
◀ <b>برنشین:</b> سوار شو (چنان که هستی <b>برنشین</b> و نزدیک من آی)
◀ <b>رقعه:</b> نامه ( <b>رقعه‌ای</b> نوشتم و عذری خواستم)
◀ <b>عَرَض:</b> هدف، مقصود، مراد
◀ <b>اشتباه نشود!</b> ← <b>قرض:</b> وام)
◀ <b>بی‌نواپی:</b> بی‌چیزی، تهیدستی ( <b>عَرَض</b> من دو چیز بود: یکی <b>بی‌نواپی</b> ...)
◀ <b>فضل:</b> دانش، حکمت
◀ <b>مرتبه:</b> رتبه، مقام، درجه (مرا در <b>فضل مرتبه‌ای</b> است زیادت)
◀ <b>قیاس:</b> سنجش، مقایسه
◀ <b>اشتباه نشود!</b> ← <b>غیاث:</b> فریادرس)
◀ <b>اهلیت:</b> شایستگی، لیاقت ( <b>قیاس</b> کند که مرا <b>اهلیت</b> چیست)
◀ <b>خدمت:</b> نزد (چون به <b>خدمت</b> او حاضر شوم)
◀ <b>در حال:</b> فوراً، بی‌درنگ ( <b>در حال</b> ، سی دینار فرستاد)
◀ <b>تن‌جامه:</b> لباس (این را به بهای <b>تن‌جامه</b> بدهید)
◀ <b>شدیم:</b> رفتیم (به مجلس وزیر <b>شدیم</b> )
◀ <b>ادیب:</b> با فرهنگ، دانشمند، بسیار دان
◀ <b>فاضل:</b> دانشمند، دانا
◀ <b>منظر:</b> چهره، صورت، رو
◀ <b>نیک‌منظر:</b> زیبارو، خوش‌چهره (مردی اهل و ادیب و <b>فاضل</b> و <b>نیک‌منظر</b> و تواضع دیدم).
◀ <b>باز گرفت:</b> نگاه داشت (ما را به نزدیک خویش <b>باز گرفت</b> )
◀ <b>اَعْرَابی:</b> عرب بیابان‌نشین
◀ <b>کِرای:</b> کرایه
◀ <b>دینار:</b> سکه طلا (آنچه آن <b>اَعْرَابی</b> <b>کِرای</b> شتر بر ما داشت، به سی <b>دینار</b> )
◀ <b>دین:</b> وام
◀ <b>فِرَج:</b> گشایش، رهایی
◀ <b>دهاد:</b> بدهد، فعل دعایی ← الهی بدهد (همهٔ بندگان خود را از عذاب <b>قرض</b> و <b>دین</b> <b>فرج</b> دهد)
◀ <b>انعام:</b> بخشش
◀ <b>اشتباه نشود!</b> ← <b>انعام:</b> ستوران، چارپایان (جمع نَعَم))
◀ <b>اکرام:</b> احسان، حرمت، بزرگداشت، احترام
◀ <b>گسیل کردن:</b> روانه کردن، فرستادن کسی به جایی (ما را به <b>انعام</b> و <b>اکرام</b> به راه دریا <b>گسیل</b> کرد)
◀ <b>کرامت:</b> بزرگی، بزرگواری
◀ <b>فِرَاق:</b> آسایش و آرامش، آسودگی ( <b>اشتباه نشود!</b> ← <b>فِرَاق:</b> جدایی)
◀ <b>برکات:</b> برکت‌ها، نیکی‌ها (در <b>کرامت</b> و <b>فِرَاق</b> به پارس رسیدیم. از <b>برکات</b> آن آزادمرد)
◀ <b>عَزَّ وَجَلَّ:</b> گرامی و بزرگ است (خدای، <b>عَزَّ وَجَلَّ</b> ، از آزادمردان خشنود باد)
◀ <b>دنیایوی:</b> دنیایی، منسوب به دنیا (بعد از آنکه حال <b>دنیایوی</b> ما نیک شده بود)
◀ <b>دَرَرَفْتیم:</b> وارد شدیم (چون از در، <b>دَرَرَفْتیم</b> )
◀ <b>چندان‌که:</b> به محض این‌که، همین‌که
◀ <b>چندان‌که:</b> ما در حمام شدیم، و دَلّاک و قِیم درآمدند و خدمت کردند).
◀ <b>دَلّاک:</b> کیسه‌کش حمام، مشت‌ومال دهنده
◀ <b>قِیم:</b> سرپرست، در متن، به معنی «کیسه‌کش حمام» آمده است. ( <b>دَلّاک</b> و <b>قِیم</b> درآمدند)

<b>مَسْلَخ:</b> رخت‌کن حمام (هر که در مَسْلَخ گرمابه بود)
<b>تازی*:</b> عرب
<b>زبان تازی*:</b> زبان عربی (من به زبان تازی گفتم)
<b>گذاشتن:</b> اجازه دادن (ما ایشان را در حَمَام نگذاشتیم)
<b>شدتی:</b> سختی (به شدتی که از روزگار پیش آید نباید نالید)
<b>فَضل:</b> لطف، عنایت، بخشش، رحمت
<b>کردگار:</b> آفریننده، خالق
<b>عَم:</b> عمومی و فراگیر است
<b>نَواله:</b> گلوله خمیر، لقمه خوراکی برای گذاشتن در دهان، در این‌جا: لطف و رحمت
<b>جَلّ جَلالَه و عَمّ نَوالَه*:</b> بزرگ است شکوه او و فراگیر است لطف او. (از فضل و رحمت کردگار - جَلّ جَلالَه و عَمّ نَوالَه، ناامید نباید شد)
<b>تعالی:</b> بلندمرتبه
<b>رَحیم:</b> مهربان، بخشایشگر (که او، تعالی، رحیم است)
<b>رِمه*:</b> گله
<b>کاروان:</b> قافله، گروه مسافران (شبی در کاروانی همه شب رفته بودم)
<b>بیشه*:</b> جنگل بزرگ، نیزار
<b>خفته:</b> خوابیده، غافل (سحر در کنار بیشه‌ای، خفته)
<b>شوریده*:</b> کسی که ظاهری آشفته دارد، عاشق و عارف

<b>نعره:</b> فریاد (شوریده‌ای که در آن سفر همراه ما بود نعره‌ای برآورد)
<b>نالش:</b> ناله و زاری
<b>غوک*:</b> قورباغه
<b>بهمه:</b> چارپا، ستور
<b>بهایم*:</b> جمع بهمیمه، چارپایان، ستوران (بلبان را دیدم که به نالش درآمده بودند از درخت و کبکان از کوه و غوکان در آب و بهایم از بیشه)
<b>مروت*:</b> جوانمردی، مردانگی
<b>تسبیح*:</b> خدا را به پاکی یاد کردن، سبحان‌الله گفتن (مروت نباشد همه در تسبیح و من به غفلت، خفته)
<b>دوش:</b> دیشب، شب گذشته
<b>مرغ:</b> پرنده (دوش مرغی به صبح می‌نالید)
<b>طاقت:</b> توانایی، قدرت
<b>هوش:</b> هوشیاری (عقل و صبرم برد و طاقت و هوش)
<b>مخلص:</b> صمیمی، بااخلاص
<b>مگر:</b> اتفاقاً، از قضا (یکی از دوستان مخلص را / مگر آواز من رسید به گوش)
<b>بانگ:</b> آواز، فریاد
<b>مدهوش:</b> سرگشته، سرگردان، حیران، دهشت‌زده (بانگ مرغی چنین کند مدهوش)
<b>آدمیت:</b> انسانیت (گفتم این شرط آدمیت نیست)
<b>تسبیح‌گوی:</b> در نیایش (مرغ تسبیح‌گوی من خاموش)

### واژگان مهم املائی

ناتوانی و عاجزی - دیوانگان - لنگی کهنه - پلاس و گلیم - خورجینک سفر - مکاری - دینار مغربی - وزیر مَلِک اهواز - ابوالفتح علی بن احمد - فضل و دانش - بدحال و برهنگی - وسعت و مرمت - نامه و رقعہ - عذر خواستن - غرض و هدف - قیاس و مقایسه - بهای تن‌جامه - جامه نیکو - ادیب و فاضل - نیکومنظر و متواضع - نیمه رمضان - عذاب قرض و دین - به حقّ الحقّ و اهلہ - انعام و اکرام - گسیل کردن - فراغ و آسایش - خدای عزّ و جلّ - حال دنیایوی - بر پای خاستن - دلّاک و قیّم - حال دنیایوی - مَسْلَخ گرمابه - زبان تازی - عذر خواستن - جَلّ جلاله و عَمّ نَواله - سفرنامه ناصر خسرو - غوک و قورباغه - بهایم و چارپایان - بهمیمه و حیوان - ستور و چارپا - دوستان مخلص - مدهوش و سرگشته - شرط آدمیت - تسبیح‌گویی مرغان

هم خانواده	
عاجز، عجز، معجزه، اعجاز	مُکَاری، کرای
فضل، فضیلت، فاضل، فضلا	کَرَم (بخشش)، اِکرام، کریم، مکرّم، کرامت، تکریم
غرض، اغراض، مُعْرِض	قیاس، مقایسه
عذاب، معدّب، تعذیب	قرض، قروض، مقروض، استقراض
انعام (بخشش)، نعمت، مُنعم، تَنعم، نعيم	فَرَاغ (آسایش)، فَرَاغت، فارغ
رحیم، رحم، استرحام، ترخّم، رُحما، مرحوم، ترحیم	بهایم، بهیمه
تسبیح، سبحان	مُخْلِص، خالص، اخلاص
مدهوش، دهشت	

### تست

۱۴. منظور ناصر خسرو از واژه اهلیت، در عبارت زیر، کدام گزینه است؟ ..... (بیست و هفتمین المپیاد اری)

گفتم همانا او را تصوّر شود که مرا در فضل مرتبه‌ای است زیادت، تا چون بر رقعۀ من اطلاع یابد، قیاس کند که مرا اهلیت چيست.

۱ کیاست      ۲ لیاقت      ۳ سیادت      ۴ فراست

۱۵. معنای واژه «فضل» در کدام عبارت متفاوت است؟ ..... (گزینه دو، ۹۵)

- ۱ از فضل و رحمت کردگار، ناامید نباید شد.
- ۲ الهی، فضل خود را بار ما کن.
- ۳ مردی اهل بود و فضل داشت از شعر و ادب.
- ۴ ای خدا، ای فضل تو حاجت‌روا!

۱۶. معنای «مگر» در کدام گزینه متفاوت است؟ ..... (گزینه دو، ۹۶)

- ۱ یکی از دوستان مخلص را / مگر آواز من رسید به گوش
- ۲ مگر از هیئت (شکل) شیرین تو می‌رفت حدیثی / نیشکر گفت کمر بسته‌ام اینک به غلامی
- ۳ حکایت شب هجران که باز داند گفت؟ / مگر کسی چو سعدی ستاره بشمارد
- ۴ تنی چند به صحبت من بودند .... مگر یکی از اینان حرکتی کرد نه مناسب حال درویشان

۱۷. معنای فعل «شدن» در کدام گزینه با گزینه‌های دیگر متفاوت است؟ ..... (گزینه دو، ۹۵)

- ۱ روز سیم به مجلس وزیر شدیم
- ۲ بعد از آنکه حال دنیاوی ما نیک شده بود.
- ۳ روزی به در آن گرمابه شدیم
- ۴ چندان که ما در حمام شدیم، همه بر پای خاسته بودند.

۱۸. معنی واژه «باد» در کدام بیت متفاوت است؟ ..... (گزینه دو، ۹۶)

- ۱ به کشتزار نگه کن که در برابر باد      چو لشکرست هزیمت گرفته از بر خصم
- ۲ ای فر پَرّ‌های، سایه درگاه تو      شهپر جبریل باد بر سر تو سایبان
- ۳ آنکه را قصد مهتری باشد      در سرش باد سروری باشد

- ۴ میاموز دانش به ناپاک‌زاد که دانش چراغ است و ناپاک باد
۱۹. کلمه‌های کدام گروه با بقیه گروه‌ها تفاوت دارد؟ ..... (تالیفی)
- ۱ دلاک - قییم - منظر و چهره  
 ۲ غوک و قورباغه - زُقععه و نامه  
 ۳ اقبال و ادبار - مغلوب و غالب  
 ۴ بهیمه و ستور - بیشه و نیزار
۲۰. معنی چند واژه درست است؟ ..... (تالیفی)
- (بهایم: چارپا) (مرمت: اصلاح و رسیدگی) (مسلخ: رخت‌کن حمام) (رمه: گله) (مکاری: کسی که اسب و شتر و الاغ کرایه می‌دهد.) (مرمت: اصلاح و رسیدگی) (ادیب: شاعر) (منظر: چهره) (مروت: مردانگی)
- ۱ یک ۲ دو ۳ سه ۴ چهار
۲۱. معنی «شوخ» در کدام گزینه با سایر گزینه‌ها متفاوت است؟ ..... (تالیفی)
- ۱ بدان جامه شوخ در پیش تخت بیفتاد و گفت ای شه نیکبخت  
 ۲ بخندید خسرو ز گفتار زن بدو گفت کای شوخ لشکرشکن  
 ۳ شیخ گفتا شوخ پنهان کردن است پیش چشم خلق ناآوردن است  
 ۴ شوخ شیخ آورد تا بازوی او جمع کرد آن جمله پیش روی او
۲۲. در متن زیر چند غلط املائی مشاهده می‌شود؟ ..... (نوزدهمین المپیاد ادبی)
- «خدای - تبارک و تعالی - همهٔ بندگان خود را از عذاب غرض و دین فرج دهد و چون بخاستیم رفت، ما را به انعام و اکرام به راه دریا گسیل کرد، چنان‌که در کرامت و فراق به پارس رسیدیم. از برکات آن آزادمرد که خدای عزوجل از آزادمردان خوشنود باد.»
- ۱ سه ۲ چهار ۳ دو ۴ یک
۲۳. در عبارت‌های زیر، چند واژه به‌درستی انتخاب شده است؟ ..... (گزینه دو، ۹۶)
- الف) بلبلان را دیدم که به نالش درآمده بودند از درخت و کبکان از کوه و (فوکان - غوکان) در آب بهایم از بیشه.
- ب) من به زبان (طازی - تازی) گفتم که «راست می‌گویی، ما آنانیم که پلاس‌پاره‌ها بر پشت بسته بودیم.»
- ج) چون از در رفتیم، گرمابه‌بان و هر که آنجا بودند، همه برای (خاستند - خواستند) و بایستادند.
- د) خدای تبارک و تعالی، همهٔ بندگان خود را از عذاب (غرض - قرض) و دین فرج دهد.
- ه) رقعهای نوشتن و عذری (خواستم - خاستم) و گفتم که «بعد از این به خدمت رسم» و (قرض - غرض) من دو چیز بود.
- ۱ یک ۲ دو ۳ سه ۴ چهار